

می‌کنیم.^۱

سفر با عزیمت به سوی قریه شهرستانک از طریق جاده مالروی فشم اوشان آغاز شده است. آهار، گچه‌سر، شهرستانک، دونا، کندوان، جنگل سیاه‌بیشه، پول (پل)، یوش [مال‌رو = قاطررو]، گردنه زانوس، چشمه ملک‌شاه، جلگه کجور، امام‌زاده علی، قریه هزار خال، امام‌زاده طاهر، امام‌زاده ناصر، گردنه بلده‌نور، کجور، دشت سیه‌سر، مرزن‌آباد، پول کلارک، بنفشه‌ده، کلاردشت، خیررود کنار، صلاح‌الدین کلاه، قریه سید علی کلا، سولی‌ده، قلعه نارنج‌بن، بلد محله، ایزده (خالصه دیوان که بعدها شاه آن را به عنوان تیول به همسر یوشی خود خواهر میرزا عبدالله‌خان پیشخدمت یوشی بخشید)، تلیکه‌سر، قوی کنار، سرخرود، مشهدسر، دشت پازوار، قریه احمدکلا، قریه پازوار، امام‌زاده ابراهیم، لاریم، فرح‌آباد، قصر سلطنتی شاه عباس صفوی در فرح‌آباد، نوذرآباد، قلعه پلنگان، شبه جزیره میانکاله، چهار امام، امیرآباد، اشرف، قصر صفی‌آباد، پل نکا، ساری، علی‌آباد (شاهی)، بارفروش، عمارت شاه عباس معروف به بحرارم، قریه کاظم‌پیگی، آمل، اوجی‌آباد، کاه‌رود (کهرود)، بائیجان (بایجون)، سنگل‌ده، شاهان‌دشت (با آبشار معروف آن)، آب‌گرم لاریجان، رینه، آب‌اسک، پلور، گئل (گردنه) امام‌زاده هاشم، گردنه چمن، مُشا (موشا)، چشمه‌دار، بومهن، جاجرود، دوشان تپه از منزلگاهها و منازل بین راه بوده و شاه و خیل همراهان بی‌شمار او پس از رحل اقامت افکندن برای یک یا دو یا سه یا چند روز در هر یک از این آبادی‌ها و نقاط دیدنی، میخ خیمه برکنده و به نقطه بعدی رفته‌اند.^۲

شاه در طول این سفر هرگز تنها و بدون اهل حرم خود نبوده است، در هر منزل مانند تهران سراپرده‌های اهل حرم به صورت جداگانه و در کنار پوش سلطنتی نصب شده است. مانند دربار تهران شامگاهان ساعات قرق آغاز و بامداد برچیده می‌شده و شاه در هر دهکده بین راه یا شهرهایی مانند ساری و علی‌آباد و بارفروش و آمل هر دختر جوان زیبا و موزون پیکری را که می‌دیده است، امر به صیغه کردن او می‌داده است.

این اردوی کثیرالعهده به هر جا که می‌رسیده آنجا را به مزبله‌ای تبدیل می‌کرده و می‌رفته است. زمینهای مزروعی کشاورزان زیر سم ستوران لگد کوب شده و حاصل از میان می‌رفته است. از پیشاب و پیخال اهل اردو زمین آغشته می‌شده و رودخانه‌ها که اهل اردو در کنار آن قضای حاجت می‌کردند و با همان آبی که هر صبح آبدارها با آن سماورهای چای را پر می‌کردند،

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه - صص ۵۴-۲۳.

۲- مسیر بالا بر اساس نوشته‌های اعتمادالسلطنه و عین‌السلطنه و تطبیق آنها با اماکن جغرافیایی به دست آمد.

طهارت می گرفتند، کثیف و آلوده می شده است.

وقتی شاه و اهل حرم جلالت به کنار دریا می رسیدند، هوس آب تنی می نمودند و پرده‌هایی از چادرهای حرم تا ساحل دریا کشیده می شده اما ملتزمین گستاخ و بی ادب می توانستند به وسیله دوربینهای شکاری آنچه را که در دریا می گذشت، بخوبی ببینند.

«در سراپرده محشر است. یک جهت سواری شاه محض آن است که حضرات پر داد و بیداد می کنند. تماماً لخت شده‌اند. بعضی‌ها که خیلی مستوری دارند یک چادر سیاه سر کرده‌اند، اما آنقدر بی چادر در میان آنها هست که چادری‌ها جلوه نمی کنند. چادر ما دور است. آنها که نزدیک هستند، تماشای کامل می کنند. خیلی‌ها لخت شده‌اند و از توی آب تماشا می کنند. دو قایق هم هست که اجزای عزیزالسلطان سوار می شوند و متصل از جلوی سراپرده می گذرند. معلوم است به آن نزدیکی محض چه می روند. چادر بختیاری‌ها پایین چادر معتضدالسلطنه است. دوربینهای خوب دارند، متصل نشسته و تماشا می کنند. رویهمرفته این کار بی قاعده‌ای است. البته وقتی این همه زن که شهرت خوبی آنها عام است و همه کس میل دیدار آنها را دارد، به این نزدیکی لخت شوند، وضع و شریف از مشاهده ناگزیرند. کسی که آنها را هیچ وقت در چادر و چاقچور ندیده و حالا ممکن شود بی ستر عورت ببیند البته نگاه خواهد کرد و انواع حيله را به جهت دیدن صورت خواهد داد. در نگاه کردن مردم بی اختیار بودند و حق هم دارند. انصاف هم نیست یک نفر آنقدر زن همراه داشته باشد و دیگران هیچ^۱ سالها بعد یکی از صاحب نظران نوشت.

«... ناصرالدین شاه در اوایل سلطنت ترقی خواه بود و برای تجدد و ترقی جنبشهایی نیز نمود ولی به تدریج در ترقی خواهی او ضعف حاصل شد و سبب این ضعف نیز میل مفرط به تجدید فراش بوده است و این میل موجب افزایش به خارج نیز بود.

جمع و خرج مملکت بودجه ثابت داشت. فاضل عایدات بوالهوسی‌های او را تکافو نمی نمود. در سال ۱۲۹۹ [ه.ق] جمع خروج مملکت را موازنه کرد. یک فاضل عایدات هشتصد و شصت و سه هزار و نهصد و نود و یک تومان بوده است. ۸۶۳,۹۹۱ تومان مخارج عزیزالسلطان و ببری خان [گربه مخصوص] و هزار نفر زن در اندرون که به مخارج عادی سلطنت اضافه شده بود و روز به روز بر عده خانمها افزوده می شد. خواهر

زن می‌دید عاشق می‌شد، به شهر ستانک و عمامه [امامه] می‌رفت، چند زن همراه می‌آورد. حتی در سفر فرنگستان یک زن گرجی از اسلامبول با خود آورد. دو نفر دیگر در تبریز اضافه شدند.^۱

خانواده‌های دخترهای خوانین و بیکها و دهقانهای روستایی که وارد حرم می‌شدند، هنگامی که مرکب شاه به اتفاق دختر آنها به ده مسقط الرأس دختر نزدیک می‌شد، ناچار به ارسال بار خانه (میوه، شربت، شیرینی، خشکبار و مربا) برای شاه و میهمان گران شاه و عده‌ای از ملتزمین رکاب بودند.

«جمعی جلوی جاده ایستاده بودند. شاه پرسید کی هستند. نصرالسلطنه عرض کرد از خواجه وندهای پول می‌باشند. یک مرتبه خود آنها عرض کردند دایی خدیجه خانم است، قربانی آورده. مکرر این کلمات را عرض کردند. اسباب خنده شد. در آن سفر هشت سال قبل اعلیحضرت از همین منزل امشب دختری گرفتند. اقوام او استقبال آمده بودند و قربانی جهت مقدم شریف خدیجه خانم آورده بودند. خیلی مزه داشت.»^۲

«رضا بیک دیروز ده رفته بود. از قضا به خانه خدیجه خانم داخل شده بود. می‌گفت خواهر خوبی داشت. بار خانه جهت اندرون می‌فرستادند. امروز هم آنجا مهمان می‌باشد. ده را قرق کرده‌اند. بخت و اتفاق خوب چیزی است. هشت سال قبل در همین خانه مشغول جمع کردن سرگین بود، حالا به این جلال و شأن است.»^۳

اما چه شد که شاه در اوایل نیمه دوم سلطتش در سفری به سرزمین مازندران با دو دختر بسیار خوشگل مازندرانی که با هم خواهر بودند آشنا شد و آنان را برخلاف دستور شرع مبین یکی پس از دیگری به حباله نکاح منقطع خود درآورد.^۴

۱ - ابوالحسن بزرگ امید: «از ماست که بر ماست» - تهران - ۱۳۳۳ - ص ۳۵.

۲ - روزنامه خاطرات عین السلطنه - جلد اول - پیشین - صفحه ۸۱۴ - سنه ۱۳۱۳ ه. ق.

۳ - روزنامه خاطرات عین السلطنه - جلد اول - پیشین - صفحه ۸۱۶ - سنه ۱۳۱۳ ه. ق.

۴ - آشنایی شاه قاجار با عایشه خانم و لایلا خانم بر حسب حادثه‌ای روی داد. این حادثه را در هیچ کتابی نوشته‌اند و نویسنده آن را از زبان یکی از معارف مازندرانی، مرحوم ابوالقاسم احمدزاده (تمکین) لاریجانی شنیده‌ام. مرد مهربان و بزرگواری که سالهاست چهره در نقاب خاک کشیده است (۱۳۴۹ ه. ش) اما در آن سالها که زنده بود، با دهان گرم و بیان شیرین خود شرح دل‌باختن ناصرالدین شاه را به عایشه خانم دختر خوشگل مازندرانی و سپس دل‌بستگی او به لایلا خانم را برایم نقل کرد و گفت که آن را از پدر خود شنیده است که معاصر ناصرالدین شاه بوده. او از کارمندان قدیمی امور اداری چاپخانه مجلس شورای ملی و مورد علاقه و احترام حاج محتشم السلطنه اسفندیاری و اغلب نمایندگان مجلس شورای ملی سابق بود که در سال ۱۳۴۹ رخت از جهان

آن سال، سالی که زمان دقیقش را نمی دانیم، سالی بود که شاه در تابستان برای شکار ببر به مازندران عزیمت کرد و هنگامی که در جنگلهای ناحیه نور از بیشه‌ای به بیشه‌ای می‌رفت، خود و سه تن از همراهانش راه را گم کردند و هر چه بیشتر جلو رفتند و به خیال خود خواستند راه خروج از جنگل را بیابند، بیشتر سردرگم و سرگردان شدند.

جنگلهای نور در آن زمان بسیار انبوه بود و انواع درخت مانند آزاد، چلر، طوق، عناب، کنوس (ازگیل جنگلی)، ون، سیب، چنار، انجیر، آغوز (گردو)، توت، شمشاد، افرا، توسکا، زیتون، تمشک، خرمالو، انار، مرس، بید، آلوچه جنگلی، مازو، انجیری، واش، اسپیدار، موزی، نارون، بلوط، به، بیدمشک، لوگ و گل ابریشم در آن جنگلهای روئیده بود و شاخ و برگ انبوه آنها جلوی تابش خورشید را به زمین می‌گرفت.

در مازندران و جنگلهای انبوه آن انواع حیوانات وحشی مانند ببر، پلنگ، گرگ، شغال، سمور، بزکوهی و گوزن یافت می‌شد. برای شکارچینی که به شکار پرنده و طیور وحشی علاقه داشتند، اردک وحشی، درنا، سیاه سنبل، قرقاول، کبوتر، سار، تیکار، قمری، چکاوک، زنگوله‌بال، عقاب، باز، قرقی، سبزه‌قبا، کرکس، هدهد، حواصیل، ماهیخوار، و پسته کله (جغد)^۱ یافت می‌شد.

شاه و سه تن از همراهانش آنقدر در جنگل پیش رفتند که هوا تاریک شد. باران شدیدی باریدن گرفت. باران تبدیل به بوران و توفان شد. هوا بشدت سرد شد.

البته شاه و همراهانش در دل جنگل تا حدودی از باران شدید که قطره‌های درشت و خننده آن عذاب‌دهنده بود، مصون بودند زیرا شاخ و برگ درختان جنگل انبوه بود و مانع ریزش مستقیم باران می‌شد اما غرش ببر و پلنگ و زوزه گرگ و شغال واقعاً هراس‌انگیز بود. ناصرالدین‌شاه مردی راحت‌طلب بود. وقتی شب فرا می‌رسید، میل داشت شام گرم و اتاق راحت و رختخواب نرم داشته باشد و معلوم نبود آن شب آیا آنها خواهند توانست به محل اردو برسند یا تا صبح زیر باران و بوران و در تاریکی و سرمای جنگل اوقات را دقیقه‌شماری کنند.

شاه لباس گرم همراه نداشت. آنها پیاده وارد جنگل شده و راه را گم کرده بودند. درست شش ساعت پس از آنکه در جنگل راه رفتند و به جایی نرسیدند، از دور کورسوی چراغی را که پشت

بربست.

۱ - پیت به گویش مازندرانی یعنی کهنه. معمولاً چون جغد چون پرنده کهنسال و فرتوتی تصور می‌شود پسته کله خوانده می‌شود.

کلبه‌ای می‌سوخت، دیدند. با خوشحالی خود را به آن کلبه رساندند. آن کلبه، کلبه مردی گالش^۱ بود که از سوی میرزا عبدالله خان یوشی یکی از خرده مالکان محلی، گرداندن امور یک کارگاه کوچک تهیه زغال چوب جنگلی را برعهده داشت و در آن فصل سال که به مناسبت بارندگی شدید کوره خاموش بود، از تهیه زغال دست کشیده بود. چون کسی را نداشت در آن کلبه زندگی می‌کرد و از شکار اردک وحشی امرار معاش می‌نمود. وقتی آن مرد گالش (مرتجع دار روستایی) شاه را دید، خود را به پای او افکند و به لهجه محلی ز با قربان صدقه فراوان از شاه استدعا کرد داخل کلبه شود.

شاه که بسیار گرسنه بود از او پرسید: ماحضر برای خوردن چه داری؟ مرد گالش گفت: یک بادیه کته پلای سرد و قدری اشپل ماهی و یک کاسه گردو و یک بادیه باقلای خام و چند پیاز. شاه با خوشرویی روی رختخواب آن مرد که آن را روی یک تخت چوبی گسترده بود، نشست و گفت: هر چه داری بیار.

مرد گالش گفت: ای قبله عالم، تا قریه یوش که در نیم فرسخی اینجا قرار دارد راهی نیست، بهتر است اعلیحضرت به جای خوردن این غذاهای حقیرانه به چاکران اجازه دهند ایشان را به خانه خان محمد آقای یوشی و پسر ایشان عبدالله خان هدایت کنم و در آنجا از دستپخت گوارای دختران محمدخان، سرکار علیه عایشه خانم و سرکار علیه لیلاخانم بچشند و بر آشپزی این دو خواهر محترمه آفرین بگویند. خانم‌اند، واقعاً خانم‌اند، از دست و پنجه‌شان هنر می‌بارد چه گویم قربان که این دو تا چه خانمهای خیر و محترمه‌ای هستند!

شاه به شنیدن نام دو خواهر، غذاهای عالی که می‌پختند و بخصوص توصیف خوبی‌های آنها کنجکاو شد اما به قدری او و همراهانش گرسنه بودند که درخواست مرد زغال‌ساز را رد کردند و قرار شد ابتدا کمی با همان پلوی سرد و اشپل ماهی و گردو و باقلای خام و پیاز و کوزه‌ای از دوغ که در خانه آن مرد گالش پیدا می‌شد، رفع گرسنگی کنند و سپس به سراغ ملکدار یوشی بروند. شاه ضمن خوردن از مرد گالش پرسید: این مخدرات خوشگل هم هستند؟ مرد گالش از شرم سرخ شد اما چون در اذهان مردم، شاه به همه محرم بود خندید و گفت: هر چی برایتان بگویم کم گفته‌ام!

پس از اینکه با آن غذای روستایی رفع گرسنگی شد، شاه و سه تن همراهانش به راهنمایی مرد گالش به راه افتادند و زیر باران به سوی قریه یوش رفتند.

پس از دقایقی فرساینده راه رفتن در باران و بوران و سرما به قریه یوش نزدیک شدند و صدای پارس سگها نشان داد که به مقصد رسیده‌اند.

وقتی مرد گالش کلون آهنی در خانه روستایی ملکدار یوشی را به صدا درآورد، ساکنان آن خانه هر تصویری می‌کردند مگر آنکه ناصرالدین‌شاه پشت در خانه آنان آمده و دیدار او با دو خواهر زیبای مازندرانی، آن دو دختر روستایی را از قلب جنگلهای مازندران به ارک سلطنتی تهران خواهد کشاند.

در آن روزگار که سلطنت ناصرالدین‌شاه تازه از نیمه بیست و پنج سال اول سال گذشته بود، شاه بسیار محبوب بود و رفتن او به یک خانه روستایی برای ساکنان آن خانه یک نوع افتخار به شمار می‌آمد.

ناصرالدین‌شاه مورد استقبال خان محمد آقای یوشی پدر عبدالله‌خان و عایشه‌خانم و لیلا خانم قرار گرفت و چون شاه به همه زنان ایرانی محرم بود، توانست هر دو خواهر را که گیسوان بلند، چهره‌های گرد سرخ و گونه‌های گلگون و اندام فربه‌ی پوشیده در جامه‌های محلی زیبای مازندرانی زینت یافته به انواع جواهر داشتند و بسیار خندان و خوش مشرب و مهمان‌نواز بودند، از نزدیک ببیند.

با اینکه چند ساعتی از شب گذشته بود، مهمان‌نوازی و کرم و سخاوت خان یوش اجازه نداد که شاه را بدون یک شام عالی و مفصل به خوابگاه بفرستد.

غذاهای مازندرانی بسیار خوشمزه بود و از میان آن غذاها چغزتمه^۱، شله‌قرمه^۲، اناردون، انارکباب^۳، مطنجن^۴، قلبه، ماهی سفید تنوری شکم پر، جعفری قرمه^۵، شامی، کباب اردک و غاز

- ۱- چغزتمه: خوراک دل و جگر همراه با تخم مرغ و پیاز که در آذربایجان و گیلان نیز متداول است.
- ۲- شله‌قرمه: گوسفند را کشته، از گوشت آن تکه‌های ریزی می‌برند، پیاز را سرخ کرده، گوشت ریز را با پیاز سرخ کرده مزوج می‌کنند و شکنجه گوسفند را پاک کرده این مخلوط گوشت و پیاز را در آن ریخته، شکنجه را در جای خنک و منجمد می‌گذارند. هر شکنجه ده تا پانزده کیلو گوشت را در خود جای می‌دهد. در زمستان کدو را با تخم مرغ و این گوشت و پیاز که در آن می‌ریزند، طبخ کرده به نام شله‌قرمه سر سفره می‌آورند.
- ۳- اناردون یا انارکباب: داخل شکم پاک شده مرغ را با دانه انار ترش جنگلی و گردو و پیاز و آلو پر کرده مرغ را در داخل دیگ برشته کرده با آب بسیار کم می‌پزند.
- ۴- مطنجن: غذایی مرکب از گوشت گوسفند یا مرغ همراه با آلو، قیسی و گردوی نیم کوبیده.
- ۵- جعفری قرمه: خورشتی با همان گوشت و پیاز قرمه شده نگهداری شده در شکنجه گوسفند همراه با سبزی جعفری.

با اناردون و گل در چمن^۱ شهرت زیاد داشت که بیشتر به جای نان آن اغذیه را با پلاو (چلو) صرف می‌کردند. جیری بیری^۲ نیز یکی از غذاهای خوشمزه مازندرانی‌ها بود.

در آن شب دو خواهر مازندرانی که چشمهای سیاه درشت، مژه‌های بلند و اندام وزین و فربه‌شان دل شاه را ربوده بود و پدر و مادر و برادر آنها تا توانستند با غذاهای مازندرانی از شاه و سه نفر همراه او که حسابی باران خورده بودند، پذیرایی کردند. آنها را کنار منقل پر از زغال گذاخته نشانده، لباسهای رویین و جوراب و کفش آنها را کنار آتش خشک کردند، مرتباً چای و شربت و جوشانده به خورد شاه و سه تن همراهش دادند و پس از اینکه خوردن شام خاتمه یافت و مهمانان از مرغ و اردک و ماهی برشته و انواع غذاهای محلی و چلو و پلوی رنگارنگ سیر و سرمست شدند، دختران یوشی با آب دندان^۳، ماما جیم جیم^۴ و قطاب مازندرانی^۵ و سیب و پرتقال و نارنگی و توسرخ و خوج (گلایی) از آنها پذیرایی کردند و شاه را شیفته مهربانی و مهمان‌نوازی خویش نمودند.

دو خواهر که با هم حدود پنج سال اختلاف سنی داشتند، آنقدر خنده‌رو و خوش اخلاق بودند که خلق شاه را که مدتی بود بر اثر مسائل سیاسی کشور و تحمیلات روسیه و انگلستان و

۱- گل در چمن: باقلاقاتق مازندرانی شبیه باقلاقاتق گیلانی (مركب از پاچه باقلا، سیر، تخم‌مرغ و شوید) که در این نوع باقلاقاتق مازندرانی به جای پاچه باقلا از باقلای سبز مازندرانی استفاده می‌شود.

۲- جیری بیری: دل و قلوه، جگر، گوشت، پیاز شبیه خوراک جغوریفور یا حسرت‌الملوک تهرانی‌ها. علت نامگذاری جغوریفور تهرانی که سابقاً در مغازه‌های جگر و دل و قلوه فروشی تهران روی منقل مخصوصی پخته می‌شد و بهای آن بسیار ارزان بود (زیرا از مضافات گوشت امعاء و احشای گوسفند تهیه می‌شد) این بود که روزی مظفرالدین شاه ضمن عبور از خیابان ناصریه، هنگامی که سوار کالسکه سلطنتی بود، چشمش به بساط دکان جغوریفور فروشی افتاد و شاید رایحه گوشت و پیاز هم به مشامش رسید و هوس کرد کاسه‌ای از آن برای او بیاورند. همان ساعت هوس شاه را برآوردند و یک بادیه بزرگ یا بشقاب مسین از جغوریفور با نان سنگک خشک‌ش زده دو آتشی در عمارت شمس‌العماره جلوی شاه گذاشتند. شاه که تا آن زمان جغوریفور ندیده و نخورده بود، با میل و اشتیاق تمام، همه آن خوراک مردم طبقات پایین را با پیاز و سبزی فراوان تناول کرد و انگشتان چرب و چیلی خود را هم لیسید و فرمان داد از آن غذا برای اهل حرم بیاورند تا آنها هم لذت جغوریفور تهرانی را چشیده باشند. از توضیحات تلقنی و مبوط دانشمند محترم آقای احمد احمدزاده لاریجانی فرهنگی محترم مقیم شهرستان آمل در مورد اغذیه مازندرانی تشکر می‌کنم.

۳- آب دندان: شیرینی مازندرانی، نان برنجی پخته شده از آرد برنج، زعفران، خاکه‌قند، روغن، هل و گردوی کوبیده.

۴- ماما جیم جیم: تخم ذرت، شکر مازندران و عسل که آنها را با هم ممزوج کرده می‌پزند.

۵- قطاب مازندرانی یا قطاب مناطق مرکزی و جنوبی ایران تفاوت دارد.

شورشها و درگیری‌ها و حوادث مرزی غضبناک و افسرده بود، کاملاً تغییر دادند. هر کلمه که بر زبان شاه آورده می‌شد، آن دو، چشمان سیاه درشت خود را به نشانه تعجب گشاد کرده به یکدیگر می‌نگریستند و به صدای بلند می‌خندیدند.

هر زمان که شاه صحبت می‌کرد برای شنیدن دنباله سخنان او با گفتن چند کلمه خب! خب! عجب! واقعاً، ماشاءالله، نه بابا، ای خدا، عجب روزگاریه، خیر باشد، خود را مشتاق شنیدن دنباله ماجراها نشان می‌دادند. سه همراه شاه بیرون اتاق در راهرو نشسته و سرگرم چرت زدن بودند. در آن لحظات صدای ریزش باران و گهگاه غرش رعد به گوش می‌رسید و اشعه آذرخش آسمان را روشن می‌کرد. آن دو خواهر صدای خوش و آواز دلنشینی داشتند و در آن شب به نوبت برای شاه دوبیتی‌های امیری پازواره‌ای شاعر خوش قریحه اواخر دوران صفویه را می‌خواندند.

ابتدا عایشه خانم خواند:

دامن پوش اطلس دوسی کمره تنگ

ته مخمل دیم‌دارنه، هزار گله رنگ

ته مشکینه زلف اگر بیه منه چنگ

شو سال، تلا، لال روجانه لینک بوده لنگ

ترجمه:

اطلس پوش دامن کمر را تنگ بسته‌ای

صورت مخملی تو رنگ هزار گل دارد

زلف مشکین تو اگر به چنگ من آید

شب سال و خروس لال و پای ستاره صبح لنگ شود

سپس لیلا خانم خواند:

امیر گته کاش یک بار جوون بئی بوم

کرسنگ دشت باغبون بئی بوم

تویه لیلی و من ته مجنون بئی بوم

قربون ته اون قد و میون بئی بوم

ترجمه:

امیر گوید ایکاش یکبار جوان می شدم
دشت کرسنگ را باغبان می شدم
تو لیلی من و من مجنون تو می شدم
قربان آن قد و میان تو می شدم
آنگاه نوبت عایشه خانم فرا رسید که با صدایی محزون خواند:
نما شوم سر و بیشه بثیه خاموش
مست بلبل ناله بیمومه گوش
نامرده فلک حلقه کرده به گوش
ونبه بمردن بوردن چهار کس دوش

ترجمه:

هنگام غروب بیشه خاموش است
ناله بلبل مست به گوش من آمد
فلک ناجوانمرد حلقه در گردن من کرد
باید مرد و بر دوش چهار نفر رفت
حالا نوبت لایلا خانم بود. وقتی داشت آواز می خواند، شاه با حیرت و تأثر دید که چشمهایش
پر از اشک شده است.

بر شو و روز با هم جدا نووئیم
بسیار شب و روز اینه که ما نووئیم
در بند غم و غصه دنسیا نووئیم
امروز خوشدار بلکه فردا نووئیم

ترجمه:

بسیار شب و روز از هم جدا نباشیم
بسیار شب و روز آید که ما نباشیم
در بند غم و غصه دنسیا نباشیم
امروز خوشدار بلکه فردا نباشیم

عایشه خانم که او هم می‌گریست، در ادامه خواند:
چلو چه خشه هر دم دیشره وارش
آسا چه خشه گو را ونگ هاده گالش
منگل چه خشه لاوسرین و بالش
برو خشواش، مس چشون ره هارش

ترجمه:

چلو^۱ (چلاو - چلاپ) چقدر خوبست هر دم باران ببارد
آسا^۲ چقدر خوبست که گاو را گاو بان صدا کند
منگل^۳ چقدر خوب است در رختخواب راحت خوابیدن
بیابنه خوشواش^۴ و چشمهای مست را تماشا کن
شاه خطاب به لیلا خانم گفت: بخوان.

لیلا خانم خواند:

تپه سر ساره نارانج داره خجیره
نارانج بهار گردن یار خجیره
ساق و لینگ کهو شلوار خجیره
کشه باختن فصل بهار خجیره

ترجمه:

در آن خانه روی تپه درخت نارنج زیباست
در گردن یار گردنبنند از بهار نارنج زیباست
ساق و پای سفید با شلوار کبود زیباست
در آغوش هم غنودن در فصل بهار زیباست

۱- (چلو) چلاو - چلاپ: دهستانی از توابع آمل، منطقه‌ای مناسب برای گله‌داری.

۲- آسا- جنگل بزرگی در نزدیک آمل، مرتع گاوداری.

۳- منگل، بیشه بزرگی نزدیک آمل، کنار هراز - اطرافگاه مسافرین.

۴- خوشواش از بیلافتات خوش آب و هوای نزدیک آمل، تذکر از مرحوم عباس شایان مؤلف کتاب مازندران.

عایشه خانم خواند:

تـه چـهره بـه خـوبی گـل تـشـینه
مـن شـومـه تـش دله، اگـر تـش ایـنه
آهـن حـلقه مـیم و لب آبـگـینه
چـرخ و فـلک تـه خـرمـن خـوشه چـینه

ترجمه:

چهره تو چو گل آتشین بود
من می‌روم در آتش اگر آتش این بود
آهن حلقه میم و لب آینه است
چرخ و فلک خوشه چین خرمن تست
لیلا خانم افزود:

کیجا تو خجیری و خجیره نه تنگ
تو کبک مجش دارنی هلاله رنگ
شه ارچه گردن ره دوستی زر زنگ
ریکا به دنبال زنه شه سینه ره سنگ

ترجمه:

دختر تو زیبایی و زیباست تو را تنگ
روش کبک داری و رنگ هلاله
گردن بسند خود را زنگ زرین بسته‌ای
پسرک به دنبال سینه خود را می‌زند به سنگ

شب از نیمه گذشته بود. همه خوابیدند و چراغها و شمعها را خاموش کردند. تا صبح باران می‌بارید و صدای دلنشین ریزش قطرات آن بر برکه و استخر داخل باغ به گوش می‌رسید. باد تندی تا صبح خانه را به لرزه درمی‌آورد. آن شب عایشه خانم و لیلا خانم تا صبح خوابهای خوش دیدند زیرا شاه به گونه‌ای به عایشه خانم دل بسته بود که همان شب او را از پدرش خواستگاری کرده و قرار شده بود صبح روز بعد ملای یوش به خانه مالک یوشی خان محمدخان

پدر عبدالله خان و عایشه خانم و لیلا خانم احضار گردد و صیغه عقد خوانده شود. لیلا خانم هم احساس خاصی در وجودش پدید آمده بود و در خوشبخت شدن خواهرش خود را سهیم می‌دانست.

شاه برای خوش آمد عایشه خانم یکی از دهات خالصه نزدیک نور را که نام آن را به یاد داشت به عنوان تیول به همسر آینده‌اش بخشید و قرار شد به پدر و برادر او نیز شغل مناسبی واگذار شود. ناصرالدین شاه که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید، تصمیم گرفت عبدالله خان یوشی برادر این دو خواهر را هم جزو عمله خلوت دربار درآورد و برای اینکه عایشه خانم در تهران تنها نباشد و احساس انزوا و افسردگی نکند، خواهر زیبای او لیلی خانم نیز به عنوان همدم و انیس و مونس [دام دُور] وی استخدام شود و به تهران بیاید.

عبدالله خان یوشی برادر دو خواهر و یکی از عمله خلوتهای شاه که او نیز خوشرویی و زیبایی را از پدر و مادر به ودیعه داشت، به تهران آورده شد و به قول محقق معروف مهدی بامداد معلومات و هنر میرزا عبدالله خان این بود که خوش صورت و برادر دو زن سوگلی ناصرالدین شاه بوده است و به این مناسبت در دربار تقریبی پیدا کرد. ابتدا جزء عمله خلوت و بعد از پیشخدمتهای شاه شد و در سال ۱۳۰۳ ه. ق از پیشخدمتی شاه یکدفعه به درجه سرتیپی اول ارتقا یافت!^۱

«از وقتی به میرزا عبدالله خان نشان و حمایل سرتیپی اول مرحمت شد، این پسر به

قدری مغرور شده که امین السلطان به این غرور نیست.»^۲

چندان طول نپایید که شاه که از اول لیلا خانم را زیر سر گذارده بود و دیوانه‌وار به او عشق می‌ورزید، با اصرار و الحاح زیاد و بخشش مالی فراوان موفق شد از عایشه خانم رضایت بگیرد که لیلی خانم را هم شریک زندگی خانوادگی خود سازد و اجازه دهد هر از چند گاه او نیز با یک تمهید شرعی به عقد منقطع شاه درآید و در مقابل این گذشت، شاه عایشه خانم را همراه انیس الدوله و زیباخانم دو همسر دیگر خود به سفر اول فرنگستان برد اما بنا به دلایلی چند - که قبلاً آوردیم - آن سه زن را از مسکو به تهران بازگرداند.

آشنایی شاه با خواهران عبدالله خان یوشی، صیغه کردن عایشه خانم و پس از چند سال دلباختن به لیلی خانم و اصرار برای اینکه او نیز به حباله نکاح شاه بوالهوس درآید، در سالهای

۱ - مهدی بامداد: «تاریخ رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴» - جلد دوم - تهران - زوّار - ۱۳۴۷ - ص ۳۰۰.

۲ - اعتماد السلطنه: «روزنامه خاطرات».

نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه روی داد و شاه توانست تدبیری بیندیشد که هر دو خواهر منتها هر شش ماه یکبار و به نوبت از آن او باشند.^۱

در حقیقت شاه هیچ گاه هر دو خواهر را از خود دور نمی کرد. در طول شش ماهی که صیغه عقد منقطع بین شاه و عایشه خانم جاری می شد، لیلی (لایلا) خانم همچنان در قصر گلستان به سر می برد اما شاه کاری به کار او نداشت. آنگاه نوبت مفارقت موقت با عایشه خانم و صیغه کردن مجدد لیلی خانم فرا می رسید و این بار نوبت عایشه خانم بود که همچنان در عمارت خود در حرمخانه زندگی کند و با چشم گریان و قلب سوزان از خشم و حسد ناظر آن باشد که شاه خواهر او را مورد عنایت و تفقد قرار دهد.

از لیلی خانم فرزندی به دنیا آمد که نام ایران الملوک و لقب افتخار السلطنه^۲ به او داده شد و هر دو خواهر در پرستاری و مراقبت از او می کوشیدند.

همزمان با استقرار و تقرب خواهران در حرمخانه، میرزا عبدالله خان یوشی نیز به سرعت مراحل ترقی را پیمود و مانند دیگر عزیز کردگان ناصرالدین شاه، در قشون بخت برگشته و بی در و پیکر و مسخره قاچاری که به یک سیرک شباهت داشت، درجات بالای نظامی را یکی پس از دیگری دریافت داشت.

نخست پیشخدمت شد. سپس سرتیپ اول گردید، آنگاه در سال ۱۳۰۴ هـ. ق ناصرالدین شاه مقام ریاست پانصد سوار را به او داد.

در سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا، عبدالله خان یوشی همراه و همسفر شاه بود. در سال ۱۳۰۸ هـ. ق به جای حاج غلامرضا خان شهاب الملک شاهسون و البته به یک غمزه و کرشمه و قهر و عتاب دو خواهر زیبای خود که کم کم سالمند می شدند و از نظر شاه می افتادند به حکمرانی مازندران منصوب شد. در سال ۱۳۱۰ هـ. ق از درجه میرپنجی (بین سرتیپ و سرلشکر) به درجه امیر تومانی (سپهبدی) رسید و در همین سال، شاه لقب انتظام الدوله را به او داد و حکومت استرآباد و ترکمن صحرا را نیز از عبدالله میرزا حشمت الدوله گرفته به او داد. در سال ۱۳۱۳ هـ. ق لقب او تغییر یافت و به سردار امجد یوشی شهرت یافت و پسر وی میرزا ابراهیم خان که

۱- در حالی که آیه ۲۲ از سوره نسا می فرماید: وَأَنْ لَا تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ. در نتیجه اقدام ناصرالدین شاه با هر تدبیر شرعی ظاهری خلاف شرع اسلام بوده است.

۲- این زن بعدها بمدوح عارف قزوینی شد و شعری در وصف او سروده است.

پیشخدمت شاه بود، ملقب به انتظام الدوله گردید.^۱

محمد حسن خان اعتماد السلطنه آن دولتمرد جسود و پاریس رفته و درس خوانده که سالها آرزوی حکومت بر یک ایالت یا ولایت یا انتصاب به یک پُست سفارت در فرنگ و مقاماتی پر سود را داشت و بدانها نمی‌رسید، در یادداشتهای روزانه خود نکاتی پر طعنه و نیش و ایما و اشاره آورده است که خواندن آن و اطلاع از نحوه ترقی و ترفیع عبدالله خان یوشی خالی از لطف نیست.

در پرتو لطف و حمایت خواهران، میرزا عبدالله خان به درجه سرتیپی اول و مدتی بعد به درجات میرپنجی و امیر تومانی (سپهبدی) مفتخر شد و حکومت مازندران و سپس استرآباد یکجا به او داده شد. اما او نتوانست تراکمه‌ای را که هر سال کاروانهای عازم مشهد را مورد تطاول قرار می‌دادند و گاهی تا نزدیک شهر استرآباد پیش می‌آمدند، قلع و قمع کند و سرانجام از حکومت استرآباد معزول گردید.

انصاف باید داد که همچنان که عایشه خانم و لیلا خانم خواهران او در یک چشم به هم زدن، شاه را با نگاه دلدوز خود شکار کردند، میرزا عبدالله خان نیز دست کم در شکار ببر و پلنگ مازندران یدی طولایی داشته است.

اعتماد السلطنه نخستین یادداشت خود را درباره میرزا عبدالله خان در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۱ ه. ق می‌نویسد: زمانی که شاه در مازندران بسر می‌برده است.

«شاه هم شکار تشریف بردند، پلنگی نزدند، بلکه هیچ شکار نکردند. میرزا عبدالله خان یوشی پلنگی شکار کرده بود که ظاهراً اسباب تغیر باطنی شاه بشود.»

(۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۱ ه. ق)

«به میرزا عبدالله خان نشان و حمایل سرتیپی اول مرحمت شد. این پسر به قدری مغرور شده که امین السلطان به این غرور نیست.»

(۲۱ شوال ۱۳۰۳ ه. ق)

«شنیدم کدورت غریبی میان عثمانی و ایران پیدا شده، سفیر عثمانی می‌خواهد برود. شاه متوسل به روسها شده، به میرزا عبدالله خان برادر عایشه خانم و لیلا خانم پانصد سوار گرد و تُرک دادند. با این سردارها می‌خواهند با عثمانی جنگ کنند.»

(۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ ه. ق)

«باز شاه متغیر بود از سردارهایی که مأمور استرآباد هستند. یکی میرزا عبدالله خان یوشی است که ... و هنوز رندان بی میل نیستند. این است سردارهای دولت ...»

(۱۴ رجب ۱۳۰۵ ه.ق)

«... میرزا عبدالله خان یوشی که یکی از سردارهای استرآباد است، دیروز دیدم که از استرآباد آمده. از سه هزار تومان که از کجور به جهت قشون استرآباد فرستاده بودند، می‌گویند هزار و هفتصد تومان را سوارانی که حامل بودند در رودخانه آمل انداخته‌اند. یقین صحت ندارد، خودشان سرقت نموده‌اند.»

(غره ذیحجه ۱۳۰۵ ه.ق)

«شاه امروز مهمان میرزا عبدالله خان یوشی است در مبارک آباد. ناهار و عصرانه خیلی مفصلی تدارک کرده بود. من هم سر ناهار شاه بودم، بعد سلطنت آباد آمدم.»

(۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۱۰ ه.ق)

«منصب امیر تومانی [سپهبدی] به میرزا عبدالله خان یوشی ... مرحمت شد.»

(۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۱۰ ه.ق)

«... [حکومت] استرآباد را هم به میرزا عبدالله خان یوشی دادند.»

(۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ ه.ق)

در مناسبات شاه با دو خواهر مازندرانی فراز و نشیبهای فراوانی دیده می‌شد. روزی واقعه‌ای پیش آمد که باعث شد شاه آنچنان غضبناک شود که هر دو خواهر مازندرانی را از حرمخانه اخراج کند. از زبان اعتمادالسلطنه محمدحسن خان، می‌شنویم آن ماجرا را:

«امروز معلوم شد تغیر خاطر مبارک از چه راه بوده. دو روز قبل یکی از صیغه‌های شاه مومسوم به صفرا خانم عارض می‌شود که کنیز ترکمان عایشه خانم مراکتک زده است. شاه این کنیز را چوب زیادی زده به معتمدالحرم بخشید. شب در سر شام عایشه خانم و خواهرش لیلا خانم حضور شاه رفته آنچه لازمه وقاحت و جسارت و بی‌ادبی بود، کردند تا اینکه شاه را تهدید به مسموم کردن نمودند. شاه آن شب را ساکت بود. فردا صبح هر دو خواهر را [و] به تبع آنها دختر حمامی چیزری [چیزری] را که او نیز از صیغه‌های شاه است، بیرون کردند. لیلا خانم که مادر ایران‌الملوک است، محض خاطر اولادش دوباره آمد، اما عایشه خانم مطلقه و مواجب برادر و پدرش مقطوع [شد]. حتی

جواهرات او را هم گرفتند. خلاصه شاه باز متغیر است.^۱
 اما فقط ۲۴ ساعت بعد ورق برمی‌گردد و شاه طاقت دوری عایشه‌خانم را نمی‌آورد.
 اعتمادالسلطنه در یادداشت روز چهارشنبه آخر رجب ۱۳۰۰ ه.ق می‌نویسد:
 «عایشه‌خانم را که دو روز قبل به آن تفصیل بیرون کردند امروز با تشریفات زیاد
 آوردند. به برادر و پدرش هم خلعت داده شد.»^۲
 سالها بعد دکتر فووریه پزشک فرانسوی ناصرالدین‌شاه که پس از پایان سفر سوم شاه (۱۳۰۷ -
 ۱۳۰۶ ه.ق) استخدام شده و همراه او به ایران آمده بود، از دهان عایشه‌خانم اعترافات دردناک
 و عجیبی شنید.

پزشک فرانسوی در یادداشتهای خود چنین نوشت:

«من مشغول معالجه یکی از نسوان حرم که با وجود چشم درد بسیار شدید،
 می‌خواهد به هر قیمتی باشد با شاه به مسافرت بیاید. این زن سابقاً طرف محبت کلی شاه
 بوده و از سوگلی‌های مخصوص او به شمار می‌رفته است اما جوانی کجایی که یادت
 بخیر!

اگر چه هنوز چیز زیادی از سن او نگذشته ولی مدت‌هاست که برگشتن ورق روزگار را
 فهمیده و رسیدن دوره ادبار خود را احساس کرده است و این از آن روزی بوده است که
 ستاره بخت خواهر جوان او درخشیدن گرفته و آفتاب طلعت خواهر بزرگتر را
 تحت الشعاع قرار داده است.

عایشه‌خانم و لیلی‌خانم خواهر میرزا عبدالله‌خان‌اند که مردی شریف است. این دو
 خواهر مدت‌هاست که در حرمسرای شاهی سر می‌کنند.

هنگامی که من در حرم به ریختن دوا در چشمان عایشه‌خانم مشغول بودم، شاه به
 میان چادرهای نسوان اندرون آمد و در چادر لیلی‌خانم که تب شدیدی داشت میرزا
 زین‌العابدین جراح را که متخصص این قبیل کارهاست، دید و خطاب به او گفت: درست
 مثل آدم نه مثل الاغ.

وقتی که این خطاب شاه را نسبت به میرزا زین‌العابدین که مردی زرنگ است و در
 حرفه خود نیز بی‌هنر نیست شنیدم، پیش خود گفتم که اگر شاه بعضی از همکاران دیگر

۱ - اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» - یادداشت روز ۲۸ رجب ۱۳۰۰ ه.ق - ص ۲۳۵.

۲ - اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» - یادداشت روز سلخ (۳۰) رجب سال ۱۳۰۰ ه.ق - ص ۲۳۶.

میرزا زین العابدین را به این خطاب مخاطب ساخته بود، به مراتب بجای بود تا میرزا را. عایشه خانم هیچ وقت از خواهر خود که فرزندش غالباً در همین جا به بازی مشغول است، صحبتی به میان نیاورده بود. امروز که حال چشمانش بهتر و نشاط سابقش قدری پایدارتر شده مدتی مرا به درددل کردن پیش خود نگاه داشت و گفت: بیماری چشم من از روزی شروع شده است که دیدم شاه به خواهرم لیلی عشق می‌ورزد و جز گریه چاره‌ای نداشتم زیرا که در مذهب ما گرفتن دو خواهر وقتی که هنوز یکی را طلاق نداده‌اند، حرام است. شاه که این سنت و بسیاری از سنن دیگر را زیر پا گذاشته بود، هر دو خواهر را در اندرون نگاه می‌داشت و عایشه خانم بیچاره به همین سبب تصور می‌کرد که شاه هنوز نسبت به او محبتی دارد.^۱

او سپس می‌نویسد:

«چند روز اقامت در سلطان‌آباد برای من کاملاً مفید واقع شد و از این فراغت در معالجه نهایی چشمان عایشه خانم استفاده کردم. شاه که به گفته خود از این معالجه فوری و اثر خوب آن راضی شده بود، بعد از ابلاغ امتنان خود به رسم مرحمت یک انگشتری به من داد که نگین آن یاقوتی بزرگ بود در قطعاتی از الماس نشانده.

شهرت معالجه من در اندرون پیچید و همین پیشامد باعث آن شد که پنج شش نفر دیگر از زنان حرم که کم و بیش مریض بودند، به من مراجعه کردند. یکی از ایشان زهرا سلطان خانم است که زنی ادیبه است و گاه گاهی شعر نیز می‌گوید و با طبع لطیف سر و کار دارد.^۲

عایشه خانم و لیلاخانم که یک شب مهمانی دادن پدر و برادر آنها به شاه باعث شده بود که عمری دراز در دربار و جاه و جلال و ثروت به سر ببرند و برادر آنها از دولتمندترین رجال ایران و دارای ملک و عقار و ضیاع و درجات میرپنجگی و امیرتومانی و لقب سردار امجد شود، هر زمان که لازم بود با حمایت و اقدامات خود مقام و موقعیت برادرشان انتظام‌الدوله را حفظ می‌کردند.

اعتمادالسلطنه در ۲۱ رمضان ۱۳۱۱ ه. ق نوشت:

«دیدم خواجه لیلاخانم، از صندوق خانه، جعبه‌ای که در آن تربت خاص و شمایل

۱- فوریه: سه سال در دربار ایران - پیشین - صص ۲۶۶-۲۶۵.

۲- فوریه: سه سال در دربار ایران - پیشین - صص ۲۶۹.

حضرت امیر علیه السلام است، بغل کرده به اندرون می برد. پرسیدم: اول ماه که نیست که از برای رؤیت هلال ماه، بندگان همایونی محتاج به شمایل مبارک باشند، گفت: خیر، می خواهند تربیت مخصوصی درآورده برای میرزا عبدالله خان انتظام الدوله برادر لیلاخانم که ناخوش است به جهت شفا برای او بفرستند. معلوم شد که میرزا عبدالله خان که از حکومت استرآباد معزول [شده] و چندان امیدی هم به بقای حکومت مازندران ندارد، به مرض خود شاخ و برگی بسته است.^۱

در طول آن چند دهه بعد شاه به زنان بسیاری دل بست اما عایشه خانم و لیلاخانم همچنان در حرمخانه جلالت به سر می بردند. گاهی به یکدیگر کین و حسد می ورزیدند، نزد شاه از یکدیگر چغلی می کردند، با گذشت زمان گاهی علیه شاه هر دو با هم متحد می شدند؛ در عین حال هر دو به فرزندی که لیلی خانم از شاه به هم رسانده بود، عشق می ورزیدند. زمانی با زنان دیگر شاه علیه شوهر تاجدار و بوالهوس خود هم پیمان می شدند. بعضی از اوقات میان آن دو و زنان جدیدتر و زیباتر و سوگلی تر شاه نقارهایی بروز می کرد و عایشه خانم که به درد چشم، عارضه متداول زنان حرم شاه (احتمالاً تراخم) دچار شده بود، نزد دکتر فووریه درددل می کرد: «از وقتی متوجه شده شاه به خواهر او لیلی خانم دل بسته است، از بس اشک ریخته دچار بیماری چشم گردیده است.»^۱

۱ - بدیهی است این گفته یعنی ابتلا به بیماری چشم به علت غصه خوردن و گریستن علت اساسی ناراحتی چشم عایشه خانم را که تراخم یا شاید آب مروارید بوده است، بیان نمی کند. عده‌ای از زنان ناصرالدین شاه از عوارض بیماری های چشم رنج می بردند و به نظر نویسنده علت عمده، جهل عمومی نسبت به بیماری ها و عدم رعایت بهداشت در آن زمان بوده است. زنان ناصرالدین شاه به علت فربهی زیاد، مراجعه نکردن به پزشک، عدم تحرک بیش از حد و خوردن اغذیه پر چربی مبتلا به بیماری های مختلفی مانند بواسیر، فشار خون، بیماری قند، چربی خون، نقرس، یرقان، استسقاء بوده‌اند. از جمله انیس الدوله دچار بیماری یرقان [هپاتیت ب] بوده که دستعلی معیرالممالک برای رماتیک و جانسوز جلوه دادن فوت آن زن، به دروغ یا از روی عدم اطلاع علت مرگ انیس الدوله را تأثیر بیش از حد وی به علت یادآوری مرگ شوهرش قلمداد کرده و نوشته است: «وقتی پس از چند ماه حقوق ماهانه انیس الدوله را که اسکناسهای بانک شاهی با تصویر ناصرالدین شاه بود، برای او آوردند، از دیدن تصویر ناصرالدین شاه روی اسکناس، پریشان حال شد و آنقدر گریست تا طایر روح از قفس جانش خارج شده، اما مورخین و نویسندگان دوره مظفرالدین شاه علت مرگ انیس الدوله را بیماری یرقان شدید ذکر کرده‌اند و این روایت درست است.

عکس گرفتن در دربار و حرمسرای ناصرالدین شاه

نخستین بار دوربین عکاسی و طرز استفاده از آن به وسیله نمایندگان سیاسی و افسران اروپایی که در دوران چهارده ساله سلطنت محمدشاه قاجار در ایران اقامت داشتند، به ایران آورده شد و به دربار محمدشاه ارائه شد و مورد توجه قرار گرفت.^۱

از این تاریخ عکس به ایران راه یافت. عکسهای جالب و تاریخی و نادری از شاه، صدراعظم حاج میرزا آقاسی، رجال درباری و خانواده سلطنتی تهیه شد که هم اکنون منحصراً در موزه‌های شخصی و بعضی از مراکز فرهنگی خارج از کشور نگهداری می‌شود.

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، با ورود سیاحان و مستشاران اروپایی و به علت سفرهای ناصرالدین شاه و رجال دربار ناصری به اروپا دوربین عکاسی هم مانند بسیاری از لوازم و اشیای نوین تجملی و تفنی آن زمان در اختیار خاصان و در دسترس ارباب فن قرار گرفت.^۲ پس از سفر دوم شاه در سال ۱۲۹۵ ه. ق برابر ۱۸۷۸ میلادی تا سال ۱۳۰۰ ه. ق، بعضی از همراهان شاه مختصر اطلاعاتی از عکاسی به دست آوردند و در میان آنها معیرالممالک که داماد شاه بود چند دوربین عکاسی متداول در آن روزگار تهیه کرده در ساعات فراغت به عکاسی اشتغال

۱- اصل این مقاله را خانم محترمة فاضله نکیسا پارسا نوشته و در رساله پایان نامه فوق‌لیسانس خود زیر عنوان جایگاه عکس در پژوهشهای مردم شناسی (جامعه مورد مطالعه شهر همدان)، آورده است. عنوان اصلی مقاله، تاریخچه و ورود عکاسی به ایران است. از آنجا که مقاله بسیار جامع و بدیع بود با کسب اجازه از ایشان و با اضافات و توضیحاتی در بعضی موارد آن را در این کتاب آورده‌ام.

دریغ بود که خواننده از چنین تحقیقی محروم می‌ماند. نکاتی را که به نظر می‌رسید بر این مقاله جالب که با مراجعه به منابع بسیار تهیه شده است، افزودم و نیز خاطراتی را که از عکاسان قدیمی به یاد آوردم.

۲- فهرست آلبومهای کتابخانه سلطنتی - ص ۹.

می‌ورزید.^۱

ولی اولین دست‌اندرکاران عکاسی در ایران را باید اروپاییانی دانست که در اواخر دوران محمدشاه از فرانسه، اتریش و ایتالیا به ایران آمدند و گروه‌های بعدی آنان بنا به دعوت امیرکبیر در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه به ایران دعوت شدند و در دارالفنون، اولین مدرسه فنی، نظامی و علمی به سبک جدید ایران تدریس می‌کردند.

احتمالاً نخستین خارجی‌ای که در ایران عکس با روش چاپ نقره‌ای چاپ کرد^۲، ژول ریشارد^۳ فرانسوی بود که در حدود سالهای ۱۸۴۶ - ۱۸۴۴ میلادی (برابر سالهای ۱۲۲۵ - ۱۲۲۳ ه.ش و سالهای ۱۲۶۲ - ۱۲۶۰ ه.ق) به ایران آمد و دو هدیه با خود آورد.

اول بالون برای به آسمان رفتن و تفریح و تقنین شاه و اهل حرم که گویا هرچه کرد نتوانست به آسمان برود و بالون به دلیل نقص فنی از صعود به جو فرو ماند. دوم دوربین عکاسی که برخلاف بالون، در برداشتن عکس از محمدشاه و وزیر او حاج میرزا آقاسی و عده‌ای از درباریان موفق ماند و احتمالاً تصویری که در کتاب «شرح زندگی من» نوشته مرحوم عبدالله مستوفی از محمدشاه دیده می‌شود، همان عکسی است که شاه را در سالهای آخر عمر (در حقیقت او عمر زیادی نکرد و در ۴۱ سالگی درگذشت) در کمال پختگی و متانت و وقار نشان می‌دهد.^۴

ریشارد در مدرسه دارالفنون به عنوان معلم استخدام شد. احتمالاً او یهودی بوده است. پس از چند سال بنا به دلایلی اسلام آورد. دلایل اسلام آوردن او را کنت گوینو وزیرمختار وقت فرانسه در ایران در کتابی که آدریان هی‌تیه براساس نامه‌های دیپلماتیک او به وزارت خارجه فرانسه در پاریس تدوین کرده آورده است. کارلا سرنا خانم نویسنده و روزنامه‌نگار ایتالیایی نیز به تفصیل درباره مسیو ریشارد فرانسوی داد سخن رانده است.

۱ - بررسی فنی عکاسی، گردآورنده دکتر داریوش گل‌گلاب - بی‌نا - سال ۱۳۶۸ - تهران - ص ۱۳۰.

۲ - Silvernitrate چاپ نقره‌ای: به عکسهایی اطلاق می‌شود که با روش حساس کردن کاغذ به وسیله نیترات نقره صورت می‌گیرد.

۳ - ژول ریشارد احتمالاً از یهودیان فرانسه بوده است. به کتاب آدریان هی‌تیه زیر عنوان «نامه‌های کنت گوینو از تهران» ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی و نیز کتاب «آدمها، آیینها، اشیاء در ایران» نوشته خانم کارلا سرنا مراجعه کنید.

مردی زرنگ، با عیوب بسیار، هفت رنگ و فرصت‌جو بوده است. در ایران پس از یک موقعیت بحرانی که دستور اخراجش نیز صادر شده بود، به روح شفقت و مهمان‌نوازی مردم ایران پناه آورد و مسلمان شد و سالها در ایران ماند و از دولت ایران حقوق می‌گرفت.

۴ - عبدالله مستوفی - «شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه» - جلد یکم.

این مرد فرانسوی که مسلک اپیکورین داشته به هر ترتیب در دربار ایران اقامت اختیار کرد و زندگی سعادت‌مندان‌های برای خود ترتیب داد و چون اسلام آورد نام رضا را برای خود برگزید. شاه بعد، ناصرالدین‌شاه، به او لقب مؤدب‌الملک داد.

ژول ریشارد در ایران ماندگار شد. زنانی چند از خانواده‌های اشرافی و عادی کشور گرفت، صاحب فرزندان بسیار شد، به هر ترتیب نام او به عنوان اولین عکاس که از شاه، صدراعظم و درباریان ایران عکس گرفته است، باقی ماند.^۱

از دیگر نخستین عکاسان اروپایی در ایران می‌توان از فوکتی Focchtti معلم علوم و مهندس در دارالفنون نام برد. از عکاسان فرانسوی که به ایران سفر کرده بودند می‌توان از عکاسی به نام کارلیه Carlhiee و همکارش هنری دو کولی لیف دو بلاکویل Decouliloefdeblokveille نام برد که همراه یک هیأت فرانسوی به ایران آمدند.

این عکاسان موقعی که در سال ۱۲۷۷ ه. ق در نواحی خراسان می‌خواستند از غائله ترکمانان عکسبرداری کنند، دستگاههای عکاسی‌شان شکسته شد و از میان رفت و بلاکویل به زندان تراکمه افتاد. نمونه‌ای از عکسهای تهیه شده توسط آنها که برای هیأت نظامی تهیه می‌کرده‌اند، دیده نشده است.

از عکاسان ایتالیایی نیز می‌توان از ل. مونتا بونه Monntabone، پی‌ترو بون Pieterobon و لویجی پشه Luige pesce نام برد که از کارهای این عکاسان، آلبومهایی برجا مانده است.^۲ لویجی پشه سرهنگی از اهالی ناپل که خود عکاسی پرشور و شوق بود، در سال ۱۸۴۸ به ایران مهاجرت کرد تا فرماندهی کل قوای پیاده‌نظام ایران را به عهده گیرد.^۳

وی در ماه مارس ۱۸۶۱ در نامه‌ای به کنت کاوور Cavour صدراعظم دولت ایتالیا (صدراعظم ویکتور امانوئل ارل پادشاه سابق ساردنی که می‌رفت پادشاه کل ایتالیا شود) خاطر

۱- به طوری که خانم نکسا پارسا یادآور شده است در کتاب سرآغاز عکاسی در ایران درباره این شخص اطلاعاتی آورده شده است. نوشته دانا استابن - ترجمه ابراهیم هاشمی - انتشارات اسپرک - تهران - ص ۱۳.

۲- گنجینه عکسهای ایران - ص ۲۲.

۳- به نظر نمی‌رسد این گفته درست باشد و دولت ایران در عصر ناصرالدین‌شاه، آنهم با بودن صدراعظمی مانند میرزا تقی‌خان امیرکبیر، فرماندهی کل نیروی پیاده‌نظام ایران را به یک کنتل ایتالیایی واگذار کرده باشد. می‌توان او را مشاق پیاده‌نظام تصور کرد.

باید دانست ایتالیا در آن زمان کشور مستقل و متحدی نبود و عبارت از چندین امیرنشین کوچک به اضافه حوزه سلطنتی پاپ اعظم بود و استقلال آن در حدود سال ۱۸۷۰ عملی گردید. ایتالیا در آن دوران مستملکه اتریش - هنگری بوده و یک فرمانده نظامی اتریش بر آن فرمان می‌راند.

نشان کرد که «آلبومی از جالب‌ترین آثار تاریخی [ایران] که تا کنون کسی از آن عکس نگرفته و نگارنده اولین کسی بوده که فکر آن به خاطرش خطور کرد، تهیه نموده است.»

در ژانویه همان سال، پشه نسخه دیگری از آلبوم را برای ویلهلم اول پادشاه پروس ارسال داشته بود.^۱ خوشبختانه هر دو آلبوم موجود است. به علت محدودیتهای فنی عکسبرداری، در بدو پیدایش عکاسی، عکسبرداری از ابنیه و عمارات رونق پیدا کرده بود چنانکه در آلبومهای پشه بیشتر عکسها مربوط به ابنیه و عادات و مناظر و آثار باستانی می‌باشد.

در سالهای ربع اول سلطنت ناصرالدین‌شاه عکاسی چندان رونقی در ایران نیافته یا لااقل در دربار شاه بدان توجهی نشان نمی‌داده‌اند. برخلاف سالهای ربع بعدی سلطنت ناصرالدین‌شاه، عکاسی در این دوران گاه‌به‌گاهی و تفننی بوده است در حالی که در ربع آخر سلطنت وی، عکاسی به صورت یک اشتغال مهم درباری و اداری درآمد و به دستور شاه مرتباً از اماکن و اشخاص و بخصوص زندانیان و مجرمین و مراسم مختلف عکس برداشته می‌شده و عکسهای تهیه شده در این دوران جایگاه خود را در کمک به تفهیم مسائل اجتماعی و رویدادهای تاریخی و زمینه‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، لباس‌شناسی، میزان نفوذ و رسوخ تمدن غربی در اجتماع آن روز ایران کسب کرده است.

شاهد قوی برای اینکه عکاسی در دهه‌های اول و دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه نتوانسته در ایران عمومیت یابد، کشیدن پرده‌های نقاشی به وسیله نقاشان دربار، ترسیم چهره وزیران و دولتمردان و حتی وزیران مختار خارجی مقیم اروپا بر پرده و تابلوی نقاشی است. حتی تصاویر ولیعهدهای اول و دوم و سوم ناصرالدین‌شاه پیش از آنکه مظفرالدین‌میرزا نامزد ولیعهدی شود، به جای آنکه به وسیله عکاس گرفته و ثبت شود، به وسیله نقاشان ترسیم گردید. به همین علت اکنون تصاویری از سه ولیعهد پیش از مظفرالدین‌میرزا در دست نیست و این خود نشان می‌دهد که عکاسی به هر دلیل که آن را باید جستجو کرد، تا حدود سالهای ۱۲۹۰ ه. ق در دربار عمومیت نداشته است.

از عکاسان اروپایی مقیم ایران که خدمت بسزایی به گسترش فن عکاسی در ایران و ثبت مناظر و چهره‌های مردم ایران کردند، باید از ارنست هولستر Ernest Holtzer (۱۸۳۵ تا ۱۹۱۱ میلادی) یاد کنیم. هولستر پس از اینکه از آلمان به ایران آمد به عنوان تلگرافچی در کمپانی هند و اروپا یعنی شرکت انگلیسی تلگرافخانه‌های هندوستان و اروپا به کار پرداخت و با یک دختر

ارمنی تبعه ایران ساکن جلفای اصفهان ازدواج کرد.

عشق هولستر به این دختر ارمنی، که در سالهای بعد مرد، آلمانی را بهره‌مند از یک خانواده پُر اولاد و محیطی آرام و سعادت‌مند کرد و سبب شد که هولستر به موطن دختر یعنی شهر اصفهان و میهن او یعنی ایران نیز دل بندد و پس از سفری کوتاه به آلمان و خرید وسایل عکاسی و بازگشت بین سالهای ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۹ ه.ش (برابر سالهای ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ ه.ق) با شور و شوق فراوان همه جوانب زندگی در اصفهان و سایر نقاط ایران را ماهرانه به تصویر کشد.

او احساس می‌کرد که ایران قدیم در حال زوال است و ایران دیگری به تدریج جای آن را می‌گیرد. بنابراین مصمم شد که از عکسهای خود برای نسلهای آینده سندی جامع فراهم آورد.^۱ هولستر در مقدمه کتاب خود که به نام «ایران در یکصد و سیزده سال پیش» به چاپ رسیده است، اشاره می‌کند که علت اساسی نوشتن این یادداشتها این است که «راه و رسم زندگی در ایران سخت در حال تحول است. تقریباً از چند سال پیش بسیاری از آداب و تعجملات زندگی خارجیان و اروپاییان در این کشور نفوذ می‌کند. عمارات کهن، عادات و آداب (حتی طرز لباس پوشیدن) تدریجاً از بین می‌رود، به طوری که تا چند سال دیگر بسیاری از آنچه را که شاردن و تاورنیه به توصیف آورده‌اند، پیدا نتوان کرد و مردم در گزارشها و توصیفات آن دو به دیده شک و یقین خواهند نگریست.»

کوشش و تلاش هولستر برای تفحص در تاریخ دوران انحطاط قاجار و تحقیق در اوضاع اقتصادی و اجتماعی و دانش عوام در آخرین دهه‌های قرن نوزدهم میلادی هم در یادداشتهايش و صدمبار بیشتر در عکسهایی که از طرز زندگی و کار اصفهانیان و مشاغلشان و تجارتشان و کشاورزی‌شان و فرهنگشان باقی گذاشته، بسیار ارزشمند است.

بسیاری از آداب و رسومی که امروز متداول نیست در این یادداشتها ثبت شده، شرح مراسم عروسی و عزا که خود ناظر آن بوده نکاتی در بردارد که با مطالعه رسوم بخشهای دیگر، محقق را به نتایج مهمی می‌رساند. اطلاعات او درباره صنایع و آمار صنعتی راه‌گشا در جهت مطالعه در علل افول صنعت ایران پس از ورود اجناس اروپایی است.

در سال ۱۹۶۹ م. نوه هولستر به طور تصادفی پنج صندوقچه چوبی قلع‌اندود کشف کرد که

۱ - کتاب هولستر حدود ۹۰ سال از دید ایرانیان پنهان بود. در سالهای نیمه دهه پنجاه به ترجمه محمد عاصمی در آلمان تدوین شد و در ایران از سوی وزارت فرهنگ و هنر به رنگ اصلی تصاویر یعنی قهوه‌ای به چاپ رسید. و ما نسخه‌ای از آن را در اختیار داریم.

حاوی تقریباً هزار عدد فیلم تخت شیشه‌ای، کتابچه‌های حاوی دستورالعمل داروهای شیمیایی و یادداشتها و خاطرات روزانه بود. طبق فهرست موجود در صندوقچه‌ها، بیش از سه هزار عدد نگاتیو ظاهر شده در اندازه‌های مختلف وجود داشته که متأسفانه دو سوم آنها در خلال جنگ جهانی اول، توسط دستیاران هولستر، که از شیشه‌های نگاتیو برای مسقف کردن گلخانه استفاده می‌کردند، از بین رفته است.^۱

قدیمی‌ترین عکسهای آلبوم، در ایران، تصاویری است از مناظر تهران و یک پرتره از ناصرالدین‌شاه در حالت رسمی که احتمالاً بین سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۵ گرفته شده است.^۲ خانم بدری آتابای از ناصرالدین‌شاه به‌عنوان اولین عکاس ایرانی یاد می‌کند. با توجه به قدیمی‌ترین عکسهای موجود در آلبوم ایشان (برای نمونه پرتره‌ای که ناصرالدین‌شاه در ۶۶ - ۱۸۶۵ از خود گرفته است) به احتمال بسیار می‌توان گفت که در آن میان درباریان خود عکاسان چیره‌دستی بوده‌اند. بدیهی است تمایل واقعی شاه به ترویج عکاسی در ایران الهام‌بخش درباریان در روی آوردن به این هنر بوده است؛ چنانکه تعدادی از محصلان مستعد دارالفنون برای کسب مهارت‌های فنی و اطلاعات هنری به اروپا اعزام شدند. دوربینهای عکاسی در دسترس درباریان خاص که با فن عکاسی آشنا بوده و در گردشهای داخل و خارج کشور همراه شاه بودند، قرار می‌گرفت و بسیاری از آنان مفتخر به عناوین مخصوص از قبیل «عکاسباشی» یا «عکاس حرفه‌ای» می‌شدند.^۳

ناصرالدین‌شاه قاجار به فن عکاسی علاقه‌مند و بدان آشنا بود و به استناد یادداشت‌های بازمانده از او و عبارات مسطور در ذیل تعداد زیادی از عکسهای خانواده سلطنتی قاجار و خاصه عکسهای بانوان حرم و مناظری از شکارگاه‌ها و بیلاقات و صحنه‌هایی از صید شکار که به وسیله وی عکسبرداری و تهیه شده است، در زیرنویس اغلب تصاویر مورد سخن، ضمن شرح و یادداشت‌های پراکنده، عبارت «خودمان گرفتیم» هم مشاهده می‌شود. عکس مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه قاجار و عده‌ای از بانوان حرم و تصاویری که از خود گرفته از اولین عکس‌هایی است که ناصرالدین‌شاه شخصاً تهیه و اقدام به چاپ آن کرده است. معروف بود که مظفرالدین‌شاه (که از سال ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۶ حکومت کرد) سخت شیفته عکاسی و خود عکاسی

۱- سرآغاز عکاسی در ایران - ص ۲۵.

۲- سرآغاز عکاسی در ایران - ص ۱۹.

۳- سرآغاز عکاسی در ایران - ص ۲۱-۲۲.

آماتور بود. کرزون می نویسد:

«شاه در طول دو سفر خود به اروپا (۱۹۰۰ و ۱۹۲۰) دلبستگی و علاقه‌ای به راستی شاهانه به دوربین... و عکاسی... نشان می‌داد. وی وسایلی را که ما با خود آورده بودیم با شادی تقریباً کودکانه‌ای آزمایش می‌کرد و خود طریقه گرفتن عکس فوری را به ملازمانش یاد می‌داد.»^۱

عکسهای دیگر مجموعه سلطنتی، کار عکاسان بومی مختلفی است که اغلب ناشناخته مانده‌اند. خانم بدری آتابای در کتاب خود به نام «فهرست آلبومهای کتابخانه سلطنتی» فهرستی از اسامی مشهورترین عکاسان ایرانی بین سالهای ۱۳۲۱ - ۱۲۸۲ ه. ق (۱۹۰۲ - ۱۸۶۵ م.) را به ترتیب قدمت به دست داده است:

- حاجی میرزا علی عکاسباشی

- آقا رضای پیشخدمت (اقبال السلطنه) رضابن اسماعیل پیشخدمت و عکاسباشی.

- علینقی

- عزیز خواجه، متصدی تاریکخانه و ظهور عکس.

- عباسعلی بیک، ناظم عکاسخانه مبارکه و...

در آغاز ورود عکاسی به ایران، استفاده از دوربین و تهیه و انداختن عکس، مخصوص دربار و خاصان بود. ولی به تدریج با زیاد شدن تعداد عکاسان و ارزان تر شدن عکس، عکاسخانه‌هایی که از مردم عادی عکس می‌گرفتند به تدریج افزوده شد.

در اوان رواج صنعت عکاسی در ایران، تنها عکاسخانه تهران، عکاسخانه مبارکه دولتی بود و همگان به آنجا راه نداشتند. یکصد و سی سال پیش نخستین عکاسخانه عمومی در خیابان «جباخانه» به مدیریت «عباسعلی بیک» گشوده شد.^۲ از آن پس بر تعداد عکاسخانه‌ها افزوده شد و عکاسان مشهوری چون آنتوان سوروگین، روسی‌خان، ماشاءالله‌خان، جعفرخان خادم، سیدجواد تهامی و... اقدام به باز کردن عکاسخانه نمودند و از عوام عکس می‌گرفتند.

آنتوان سوروگین، ارمنی بوده و به نام آنتوان‌خان شهرت داشته، وی در اتریش فن عکاسی را یاد گرفته بود. او تا سال ۱۹۳۰ زنده بود و دکان عکاسی‌اش در خیابان علاءالدوله (فردوسی) بود. سوروگین سراسر ایران را از اردبیل تا مشهد و از تهران تا یزد، زیر پا گذاشت و با امکانات یکسان

۱- سرآغاز عکاسی در ایران - ص ۲۴.

۲- روزنامه همشهری - شماره ۴۷۴ مورخ شنبه ۲۹ مرداد ۷۳ - ص ۸.

از مردم، مناظر، معماری و اشیاء عکس می‌گرفت. سوروکین مورد حمایت دربار بود و در بسیاری از مجالس غیررسمی به شاه و درباریان دسترسی داشته است. برخی عکسهایی که وی از رویدادهای مهم تهیه کرده از نوع گزارشهای خبری است. اما برخی دیگر را به وضوح به قصد جلب سیاحان و بررسی فرهنگ خاورمیانه تهیه کرده است.

عکسهایی که از بناهای تاریخی گرفته مصداق این موضوع می‌باشد. این عکسها از آن جهت ارزشمندند که امروزه بسیاری از این بناها و یا قسمتی از آنها اکنون وجود ندارند.^۱

روسی خان عکاسی را نزد عبدالله قاجار فراگرفت و بعد خود در خیابان علاءالدوله عکاسخانه باز نمود. پس از مسافرتی به روسیه با یکی از شرکتهای لوازم عکاسی در شهر «آدسا» به نام «بومیر» قراردادی برای شیشه و کاغذ و مقوای عکاسی منعقد کرد و عکسهای او همه دارای مارک «روسی خان» بوده و پشت آنها علامت «بومیر» دارد. در انقلاب مشروطه و چندین سال بعد این عکاسخانه مرکز آزادیخواهان و اغلب عکسهای آن مربوط به بزرگان دوره مشروطه و مهاجرت و غیره است.

ماشاءالله خان و خادم، دو تن از شاگردان عبدالله میرزا بودند که در لاهراتوار او کار می‌کردند و در اوایل سال ۱۳۰۰ شمسی عکاسخانه‌های دیگری در خیابان ناصریه (ناصر خسرو فعلی) دایر نمودند.

مرحوم جعفر خادم، بنیانگذار اتحادیه عکاسان و از چهره‌های عکاسی در دوره رضاشاه می‌باشد. او و پسرش علی خادم حق بزرگی بر گردن عکاسی ایران دارند و به مدت شصت سال چهره‌ها و حوادث ایران را بر تصویر ثبت کرده‌اند. سیدجواد تهامی از دیگر عکاسان قدیمی می‌باشد که نخست در سه راه امین‌حضور و سپس در خیابان نظامیه، مقابل چاپخانه مجلس شورای ملی، عکاسخانه‌اش را رویراه نمود. وی یکی از مجموعه‌داران بزرگ عکسهای قدیمی در ایران بوده است. جهانگیرخان مصور رحمانی یکی از چهره‌های عکاسی ایران در عصر مظفردالدین شاه بوده که از بدو تشکیل مجلس شورای ملی عکاسباشی مجلس بود و تمامی عکسهای مجلس و مجلسیان را او تهیه می‌کرده که تعدادی از کارهایش بر دیوارهای مجلس وجود دارد. جهانگیرخان مصور رحمانی، پیش از مرگ (چهل یا پنجاه سال پیش) تمامی کارهای خود را که شامل شیشه‌های نگاتیو و عکسهای وی بود، به سید جواد تهامی تحویل داد.^۲

۱- سرآغاز عکاسی در ایران - ص ۲۷ تا ۲۹.

۲- پسر وی آقای داریوش تهامی راه پدر را ادامه داده و در سال ۱۳۷۶ اولین دفتر از عکسهای آرشیو غنی

از دیگر عکاسان مشهور، در اوایل سلطنت رضاشاه، میرزا مهدی طالب بود که مردی باسواد بود و در زمان حیات خود در فن عکاسی نظیر نداشت. این مرد علاوه بر عکاسی و نقاشی، خطاطی خوب و خوش‌نویس بوده و در عکسبرداری از مراسم تاجگذاری رضاشاه نیز حضور داشت و در هنر رنگ‌آمیزی عکس مهارت بسیار داشت.

همزمان با ورود عکاسی به ایران و تعلیم دانشجویان در دارالفنون، عکاسخانه‌های دیگری در سایر شهرهای ایران از جمله شیراز، اصفهان، همدان و... افتتاح و علاوه بر عکسبرداری از خاصان، از عوام نیز عکس تهیه می‌کردند.

یکی از مسائل اجتماعی در تاریخ عکس، عکسبرداری از زنان بود که به علت نامحرم بودن آنان بر مرد عکاس، عکس برداشتن از زنان تقریباً محال بود. زیرا شرع اسلام زن و مرد را از تماس با یکدیگر خارج از حریم خانواده منع می‌کند. گویا در اوایل ورود عکاسی به ایران عده‌ای از روحانیون عکس برداشتن، بخصوص از محارم را منع و خلاف شئون اسلام می‌دانستند، ولی منبع موثقی که این گفته را تأیید کند در دسترس نیست. در عین حال در همان آغاز ورود عکاسی به ایران پرتره‌های زیادی از زنان ارمنی موجود می‌باشد. به همین جهت است که ناصرالدین‌شاه شخصاً عکس زنان محرم خود را برمی‌داشت و ذیل مطلب قطعات عکس زنان حرمسرا که در مجموعه عکسهای او (بیوتات) موجود است، به خط خود قید کرده است که این عکسها را شخصاً انداخته‌ام. می‌توان گفت که این عکسها، قدیمی‌ترین عکسهایی است که از چهره زنان ایران در دست داریم.

میرزا قهرمان امین لشکر دریا، در یادداشتهای زندگی خود ذیل دوشنبه جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ از قول هماخانم نامی نوشته است:^۱

«پریروز که مجلس شیرینی‌خوران آقای میرزا عزیزالسلطان در اندرون بودم، اعلیحضرت همایونی چند مشت پول میان زنها ریختند. آنها که روی هم می‌ریختند برای پول، در آن حالت قبله عالم عکس آنها را می‌انداختند.»

به دلیل همین محدودیتها، یک زن فرانسوی که معروف به مادام حاجی عباس بوده در سالهای دو دهه اول سلطنت ناصرالدین‌شاه به دستور شاه از زندهای اندرون عکس برمی‌داشت که

فتوگرافی تهامی را به چاپ رسانده است.

۱ - دوستعلی خان معیرالممالک و پدر او نیز از عکاسان معروف بودند و بسیاری از تصاویر تاریخی عصر قاجار برداشته شده به وسیله این پدر و پسر می‌باشد.

عکسهای بسیاری از آنها هنوز باقی است.

همانطور که در ابتدا بیان شد، در آغاز رواج این صنعت عده‌ای از ایرانیان که به فرنگ می‌رفتند، عکاسی را در آن ممالک می‌آموختند. ولی به تدریج تعلیم عکاسی در ایران مرسوم شد. آموختن عکاسی از کارهای ممتاز و محل اعتنا بود؛ تا آنجا که بعضی افراد آموزش دیده خود را مهندس می‌نامیدند و یکی از آنها سیدحکیم اشرف‌علی رضوی ملقب به ناصرالدوله است که از اسمش برمی‌آید از ایرانیان هندی شده بوده است.

عکاسی به تدریج به صورت حرفه درآمد و تنی چند آن را ممر کسب خود قرار دادند اما چون کسب پر درآمدی نبود، معمولاً عکاسان آن را با شغل دیگری همراه می‌کردند از جمله بنا به قول عبدالله انتظام عکاسانی بودند که کار اصلی آنها دندانسازی بود و ضمناً عکاسی هم می‌کردند و عنوان هر دو فن را بر تابلوی مغازه خود قید کرده بودند.

به طور کلی عکاسان را در ایران، در بدو ورود عکاسی می‌توان به سه گروه عمده تقسیم نمود: نخست عکاسانی که به سنت علمی و جغرافیایی اروپا تعلق داشتند. زمینه کار این گروه، تحقیق درباره تفاوت‌های فرهنگی و طبیعی اقوام مختلف بود. دوم، عکاسان بومی که کشفیات جدید فنی را برای سرگرمی و بدون هدف معینی تجربه می‌کردند و سوم، عکاسان حرفه‌ای که در فکر به چنگ آوردن درآمدی از راه فروش عکس بودند.

آثار و نوشته‌هایی که به توصیف نحوه زندگی و اوضاع و احوال دوران قاجار اختصاص یافته نشانگر آن است که ایران در اواخر قرن نوزدهم در حال دگرگونی بوده است. جامعه ایران در آن دوره، جامعه‌ای سنتی بود که در جهت انطباق با اندیشه‌ها و علوم و فنون غرب گام برمی‌داشت و عکسهایی که از این دوران در دست است به ما این امکان را می‌دهد که ایران قدیم را آن‌گونه که بوده است، بشناسیم.^۱

۱- نقل از رساله «جایگاه عکس در پژوهشهای مردم‌شناسی» - اثر نکبسا پارسا.

صبح یک روز عید در صاحبقرانیه

روز اول عید نوروز، قبل از طلوع آفتاب، مستخدمین صاحبقرانیه به تنظیف و پاکیزه کردن و آراستن قصر می پرداختند. پنج ساعت به ظهر مانده نظامی‌ها از صفوف مختلف پیاده، سواره، توپخانه، زنبورکچی، قزاق، نظام اتریش، سردارها، صاحب‌منصبان ارشد، مستوفیان، اعیان و اشراف وارد می شدند و به صحبت با یکدیگر می پرداختند.

پس از بالا آمدن آفتاب، شاه حمام رفته، اصلاح کرده، پیراهن سفید پوشیده، اونیفورم مخصوص ملیده‌دار با سردوشی ملیده‌دوزی شده الماس نشان به تن کرده، چکمه سیاه بلند ورنی پوشیده، جواهر نادری را به کلاه و سردوشی و سینه نصب کرده، سرپای خود را با الماس و یاقوت آراسته، شمشیر جواهر نشان با بند مکمل روی سرداری انداخته، حمایل سلطنت از شان به صورت مورب بسته و انتهای آن را از کمر بند گذرانده، لنگرزان و باطمینانه زیاد از خوابگاه بیرون می آمد.

شاه همین که از خوابگاه پا به بیرون می گذاشت، دوپست سیصد زن پیر و میانسال و جوان و نوجوان با چارقدهای قالبی که هر کدام چادر نمازی دور کمر بسته و محکم کرده بودند که برای جست و خیز آماده باشند، جلو می دویدند، دور شاه را احاطه می کردند و در حال تعظیم و شادباش و تبریک گفتن، شاه جون شاه جون گویان، طلب عیدی می کردند.

شاه سکه‌های کوچک طلا را از جیب درمی آورد و به هر کدام یک یا دو دانه می داد.

این خیل زنان، همه یا زن عقدی یا صیغه یا خویشاوندان زنان او بودند که اینک از سرپرست و بزرگ و مرد خانواده انتظار دریافت عیدی داشتند.

شاه خنده کنان در میان زنان راه می رفت، می چرخید، به هر کدام جمله‌ای می گفت و جواب

تعارفات و ادای احترامات آنها را می داد.

آنگاه خود را به زحمت از دست آنها نجات داد. در یکی از اتاقهای بزرگ نزدیک این جمعیت، خانم نسبتاً مسنی که بسیار چاق و سنگین بود، نشسته و کنیز خوشگل و شیرین زبان و فهمیده‌ای جلو او ایستاده بود.

این خانم انیس الدوله بود که در آن سال به مناسبتی از شاه رنجیده و به همین علت برای گرفتن عیدی در صف قرار نگرفته بود.

کنیز جوان خطاب به خانم گفت:

- خانم جون، اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند. روز عید است، بروید جلو تبریک بگویید، اینطور رفتار کردن با شاه خوب نیست. هر چه باشد ایشان شوهر و ولینعمت شما هستند. احترام و عزت و شکوه و عظمت حضرت علیه به وجود ایشان بستگی دارد.

انیس الدوله جواب داد:

- بی خود! هر که می خواهد باشد، من هیچ وقت از شوونات [!] خودم صرف نظر نمی کنم. من ملکه ایران هستم و دلیلی ندارد که اعلیحضرت هر روز اراده بفرمایند ملکه تازه‌ای برای کشور بتراشند.

در این موقع صدای پایی آمد. چند تن از خانمها در راهرو خود را کنار کشیدند. یکی از خانمها هم که متوجه آمدن شاه شده بود، خود را به پای او انداخت. شاه سکه‌ای طلا به او داد و بعد وارد اتاق انیس الدوله شد و به صدای بالا سلام کرد.

- ها انیس الدوله، سلام علیکم، عید شریف مبارک. چه خبره؟ چرا دو سه شب است زیارتت نمی کنیم؟ امروز کجا رفته بودی؟ تو حیاط ندیدمت؟

کنیز غمزه‌ای می آید و به جای خانم می گوید:

- علیا مخدره کمی کسالت دارند.

شاه لبهایش را به هم می مالد، حالت تعجب به خود می دهد:

- عجب! کسالت دارند. چه کسالتی؟ نکند شام سنگین خورده، زبانش بار دارد، نمی تواند

صحبت کند.

انیس الدوله با ژست مخصوصی سر برمی گرداند و به شوهر تاجدار اعتنایی نمی کند.

کنیز با غمزه می گوید:

- شاید قربان.